نگاهی تاریخی به تقیة مداراتی

فتحي نيا

کساني‌که به سفر معنوي حج مشرّف مي‌شوند؛ به ويژه روحانيان کاروان‌ها، از تنگ‌نظري و تعصّب وهابياني كه امور حاجيان را به دست دارند، به خوبي آگاه‌اند و به درستي مي‌دانند که در چنين وضعيتي، چاره وگريزي نيست جز تقيه و همراهي کردن با آنان در بعضي امور و اعمال. اينجاست که حاجي به «‌تقية مداراتي» روي مي‌آورد و احساس می‌کند تقيه از مسائل مهمّي است كه حاجيان با آن در ارتباط اند و بايد در اين مورد آگاهي‌هايي داشته باشند. از اين رو، نگارنده به تهية اين نوشتار، با محوريت اين موضوع برآمدم، با اين اميد كه هم خود و هم ديگران از آن بهرة لازم را ببريم.

ساختار اصلي اين نوشتار بدين‌گونه سامان يافته است كه ابتدا به بحث تاريخي تقيه مي‌پردازد و آنگاه نگاهي دارد به موضوع «مشروعيتِ تقية مداراتي».

شايسته است پيش از پرداختن به بحث نخست (نگاه تاريخي به تقيه)، تقسيمي كلّي از تقيه را ارائه کنيم تا تصوّري درست و مناست از موضوع بحث ـ تقية مداراتي ـ در ذهن خوانندة عزيز شكل بگيرد.

تقيه را مي‌توان به «تقية حفظي» و «تقية مداراتي» تقسيم كرد؛1 تقية حفظي2 تقيه‌اي است كه شخص براي حفظ جان خود ناگزير از آن است و اما تقية مداراتي، حُسن معاشرت، مدارا، جلب مودّت و در نتيجه تحقق وحدت ميان مسلمانان است؛ بدين صورت که: از يک سو، در شعائر الهي، مانند نماز جماعت و ديگر مظاهر وحدت براي حصولِ وحدتِ کلمه ميان مسلمان‌ها و عدم پراکندگي آنان، به خصوص در برابر کفار و دشمنان، شرکت و حضور يکپارچه داشته باشند و از سوي ديگر پيروان مذهب حق مورد تعيير و مذمّت و خواري قرار نگيرند و با شرکت در جماعات، رفع هرگونه اتهام را از خود بنمايند و با الزام به شرکت در جماعات و مانند آن، خود را از صف مسلمين جدا نکرده و دچار مخاطره نگردند.»3 و البته بايد توجه داشت كه اين اهداف گاهي به صورت ذاتي و بدون اين‌كه خوفي بر دين باشد، مورد توجه رهبران و ساير شيعيان قرار مي‌گيرد و گاهي خوف و ترس بر دين است كه شيعيان و رهبران را به سمت وحدت ميان مسلمانان مي‌كشاند. اکنون آنچه از تعريف تقية مداراتي مورد نظر ما است، هر دو قسم از اين هدف است.

اگر بخواهيم تفاوت «تقية حفظي» و «تقية مداراتي» را در عبارتي فشرده بيان کنيم، بايد بگوييم در تقية حفظي، شخص تقيه کننده از بيان ديدگاهش ترس دارد و در واقع به عنوان فردي با عقايد ديگران4 به ارتباط با دشمن مي‌پردازد، در حالي‌که در تقية مداراتي انسان از بيان ديدگاه خود نمي ترسد بلکه براي ايجاد اتحاد، به ارتباط با ديگران مي‌پردازد.

نگاهي تاريخي به تقية مداراتي در سيرة معصومان :

الف) تقيه مداراتي در دوران رسالت

دوران پيامبر اعظم9 دوران وحدت ميان مسلمانان بود؛ چرا كه درآن هنگام هيچ‌يک از عوامل اختلاف وجود نداشت، بنابراين، چيزي به نام «تقية مداراتي» هم ضرورت نمي‌يافت. البته در تاريخ نبوت، يک مورد يافت مي شود كه شايد بتوان نام آن را «تقيه مداراتي» گذاشت و آن مدارايي بود كه پيامبر خدا با منافقان داشت و در بعضي از موارد كه تنها او از نام آن‌ها آگاه بود، از فاش كردن نامشان در نزد ديگر مسلمانان خودداري مي‌كرد و يا تنها با افراد خاص در ميان مي‌گذاشت؛ چنانچه در مورد آية: «وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا»5 مي فرمايد: روايات دلالت مي‌كند که گروهي از منافقان قصد داشتند هنگام بازگشت از غزوة تبوك پيامبر را از گردنه به داخل دره‌اي بيندازند و پيامبر وقتي از طريق وحي از اين نقشة خصمانة آنان آگاهي يافت، با تدابيري از انجام آن نقشه پيش‌گيري کرد6 ‌ ولي بعدها با اين‌كه از نام آن‌ها به خوبي آگاه بود، جز براي گروهي خاص، از بيان نام و معرفي آن‌ها خودداري كرد. اين را مي‌توان نوعي تقيه شمرد كه پيامبر براي حفظ يكپارچگي مسلمانان در برابر دشمن و ديگر مصالح مسلمين در آن موقعيت، از بيان بعضي واقعيت‌ها خودداري ورزيد.

پس مي‌توان نتيجه گرفت: تقيه در زمان پيامبر9 تقية حفظي بود؛ و آن، در برابر كفار بود نه مسلمانان و بيشتر زماني بود كه مسلمانان در مكه مي‌زيستند و به‌طور كلي هيچ تقيه‌اي در ميان مسلمانان زمان پيامبر ضرورت نداشت.

ب: تقية مداراتي در دوران امامت

دوران امامت را مي‌توان به دو دوره تقسيم كرد؛ چرا كه وضعيت شيعه در اين دو عصر، با فراز و فرود همراه بود؛ نخست، دوران حيات و حضور امام علي7 و بعد، دوران پس از شهادت آن حضرت. پيش از پرداختن به دو دورة ياد شده، به بياني كلي از وضعيت تقيه در دورة امامت مي پردازيم:

در دوران امامت، ‌ تقيه به عنوان اصلي‌ترين سياست شيعيان از سوي ائمه: معرفي و در عمل پياده گرديد و احاديث وارده از ائمة اطهار گواه بر اين مطلب است. براي نمونه، امام علي7 در خطبه‌اي مي فرمايد:

\* «أَمَّا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ ... إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَ الْبَرَاءَةِ مِنِّي فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ وَ أَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلاَ تَتَبَرَّءُوا مِنِّي فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَي الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَي الإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ». 7

دو روايت ديگر:

\* «ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عُمَرَ اْلأَعْجَمِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ7 : يَا أَبَا عُمَرَ إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لاَ دِينَ لِمَنْ لاَ تَقِيَّةَ لَهُ وَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْ‏ءٍ إِلاَّ فِي النَّبِيذِ وَ الْمَسْحِ عَلَي الْخُفَّيْنِ». 8

\* «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَي بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلاَءِ عَنْ حَبِيبِ بْنِ بِشْرِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ 7 سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لاَ وَ اللهِ مَا عَلَي ذَلِكَ كَانَ هَذَا وَجْهِ الأَرْضِ شَيْ‏ءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ التَّقِيَّةِ يَا حَبِيبُ إِنَّهُ مَنْ كَانَتْ لَهُ تَقِيَّةٌ رَفَعَهُ اللهُ يَا حَبِيبُ مَنْ لَمْ ‌ تَكُنْ لَهُ تَقِيَّةٌ وَضَعَهُ ‌ اللهُ يَاحَبِيبُ إِنَّ ‌ النَّاسَ إِنَّمَا هُمْ فِي هُدْنَةٍ فَلَوْ قَدْكَانَ ذَلِكَ كَانَ هَذَا». 9

همانطور كه ملاحظه مي کنيد، ائمه: در اين روايات در صدد بيان سياستي كلي براي شيعيان هستند و با بيان‌هاي مختلف مي‌خواهند شيعيان را بر عمل به آن ترغيب نمايند.

1 ـ دوران حضور امام علي 7

وضعيت شيعه در عهد سه خليفة نخستِ پس از پيامبر9 ، داراي ويژگي‌هايي بود كه به شرح آن مي پردازيم و در ضمن مطالب، به وضعيت تقيه نيز اشاره خواهيم كرد:

ـ نكتة نخست اين‌كه شيعه در اين دوره، به جز روزهاي نخست پس از سقيفه، ‌ با فشار چنداني رو به رو نبود. اگر چه مي‌توان گفت بسياري از شيعيان به خاطر باورها و عقايدشان، از رسيدن به منصب‌هاي مهم محروم بودند؛10 چنانکه خليفة اول، نخست خالد بن سعيد را فرمانده جنگ شام كرده بود، ولي مشاورش به او گفت: مگر خودداري خالد از بيعت و اتحادش با بني هاشم را از ياد برده‌اي؟ صلاح نمي‌بينم كه او فرمانده باشد. از اين رو ابوبكر حكم فرماندهي خالد را پس گرفت و كسان ديگري را به جاي او نشاند.11

شيعه از اين جهت نيازي به تقية حفظي نداشت؛ چرا كه جانش در خطر نبود و لذا هم خود امام علي7 و هم شيعيان خاص آن حضرت، در مواقع لزوم به بيان واقعيت‌ها مي‌پرداختند و تا مدتي،12 هم آن حضرت و هم شيعيانش از بيعت خودداري كردند. اما آنچه كه به عنوان تقيه مداراتي مطرح است، در تمام دوران خلافت خلفاي ثلاثه به عنوان سياست كلي شيعيان مطرح بود وتا آنجاكه مصالح مسلمانان اقتضا مي‌كرد، از سياست نامبرده دور نمي‌شدند و البته اين سياست تحت رهبري امام علي7 بود. بزرگترين نمونة تقية مداراتي در آن زمان سكوت بيست و پنج سالة امام علي7 بود كه انگيزه و هدف از آن، تنها مصلحت جامعة اسلامي و ترس از تفرقة ميان مسلمانان بود؛ ‌ چنانکه حضرت خود به اين واقعيت تصريح مي‌كنند:

\* «إِنَّ اللهَ لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ اسْتَأْثَرَتْ عَلَيْنَا قُرَيْشٌ بِالأَمْرِ وَ دَفَعَتْنَا عَنْ حَقٍّ نَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ النَّاسِ كَافَّةً فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَي ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ سَفْكِ دِمَائِهِمْ وَ النَّاسُ حَدِيثُو عَهْدٍ بِالإِسْلاَمِ وَ الدِّينُ يُمْخَضُ مَخْضَ الْوَطْبِ يُفْسِدُهُ أَدْنَي وَهْنٍ وَ يَعْكِسُهُ أَقَلُّ خَلَقٍ [خُلْفٍ‏]». 13

كساني كه از دوران پيامبر خدا9 و اسلام مصلحتيِ بعضي قبايل بزرگ؛ مانند قريش كه تا زمان فتح مكه مسلمان نشده بودند و همچنين از مسائل بعد از پيامبر مانند ارتداد بعضي از قبايل و دشمني بسياري از منافقان آگاهي داشته باشند، اين سخن امام7 را به درستي متوجه مي‌شوند؛ چنانکه خود حضرت در مورد ارتداد مي‌فرمايند:

\* «فَوَاللهِ مَا كَانَ يُلْقَي فِي رُوعِي وَ لاَ يَخْطُرُ بِبَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ9 عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لاَ أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي إِلاَّ انْثِيَالُ النَّاسِ عَلَي فُلاَنٍ يُبَايِعُونَهُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّي رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ اْلإِسْلاَمِ يَدْعُونَ إِلَي مَحْقِ دَيْنِ مُحَمَّدٍ 9 فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الإِسْلاَمَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَي فِيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلاَيَتِكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلاَئِلَ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الأَحْدَاثِ حَتَّي زَاحَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ اطْمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهْنَهَ». 14

روشن است که اين مورد از مواردِ روشنِ تقية مداراتي است كه حضرت براي حفظ اسلام و ترس از اختلاف ميان مسلمانان ناگزير از آن بود و تجربه بعدها نشان داد كه دقيقاً حق با آن حضرت بود.

در اين دوران، حضرت گرچه خودش به ورود در مسائل سياسي و همكاري با خلفا رغبتي نشان نمي‌داد15 و اين مسأله به قدري آشکار است كه در مورد روابط امام با خليفة اول هيچ خاطرة تاريخي ذكر نکرده‌اند، اما ياران و نزديكانش را از حضور در مسائل سياسي و كمك به حكومت منع نمي‌کرد بلكه با مشورت امام، بعضي مسؤوليت‌ها را به عهده مي‌گرفتند؛ چنانکه فضل بن عباس در سپاه شام منصب نظامي داشت و در سال هيجدهم هجري در فلسطين از دنيا رفت و حذيفة بن يمان و سلمان به ترتيب در مدائن فرماندار بودند. عمار بن ياسر بعد از سعد بن ابي وقاص از سوي خليفة دوم حاكم كوفه شد. هاشم مرقال كه از شيعيان با اخلاص امير مؤمنان7 بود و در جنگ صفين در ركاب آن حضرت به شهادت رسيد، در دوران خلفا از فرماندهان برجسته بود و در سال بيست و دوم هجرت آذربايجان را فتح كرد. عثمان بن حُنيف و حذيفة بن يمان از سوي خليفة دوم مأمور اندازه‌گيري زمين‌هاي عراق بودند.16

از موارد ديگري كه حضرت در مسائل سياسي كاملاً تقيه مي‌كردند، اواخر خلافت خليفة سوم بود؛ آنگاه که مردم به قصد جان خليفه به مدينه آمدند. در اين زمان، حضرت بر خلاف روية پيشين، در مسائل سياسي دخالت كردند و براي جلوگيري از قتل خليفه و آرام كردن اوضاع، از هيچ تلاشي دريغ نكردند. با اينكه هم خود حضرت مي دانست و هم بعدها تاريخ نشان داد كه او در معرض اتهام قرار خواهد گرفت،17 ليکن باز ثابت شد که در نظر گرفتن «مصلحت اسلام»، در تصميم گيري‌هاي حضرت عنصر تعيين کننده است.

همانطوركه ملاحظه گرديد «تقية مداراتي» در حدّ مسائل سياسيِ موجود در آن زمان بود، ليکن آنچه ما در اين نوشتار به دنبال آن هستيم و با هدف اين مقاله ‌ سازگاريِ بيشتري دارد، تقية مداراتي در مسائل فقهي است؛ گر چه در زمان خلفا از هر چيزي مي‌شد برداشت سياسي به معناي خاص آن كرد؛ به عنوان نمونه، زکات نپرداختن به عمال دولتي را مخالفت و بلكه يك طغيان سياسي مي‌شمردند؛ چنانکه به بهانة همين عدم پرداخت زكات، به برخي تهمت ارتداد زده شد؛ در حالي كه در عصر پيامبر، پرداخت زكات، يک امر سياسي به معناي خاص نبود. به هر حال، آنچه كه مهم است مسائل فقهي است و در اين زمينه بايد گفت: دوران سه خليفة بعد از پيامبر9 ، امام علي7 كه داراي شخصيتي شناخته شده در ميان صحابه بود، در كنار ساير صحابه به راحتي مي‌توانست نظر فقهي خود را بيان كند و بلكه در اين جهت نسبت به ديگر صحابه، از برجستگي ويژه برخوردار بود؛ چنانکه در بعضي مواقع، خليفة دوم نظر فقهي امام علي7 را مي‌پرسيد18 و به آن عمل مي‌کرد و به همين دليل چندين بار اين واقعيت را بيان کرد که: «لَوْ لاَ عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ» و اين نبود مگر به خاطر همان آزادي در بيان مسائل فقهي و همچنين در زمان خليفة سوم، با اين‌كه وي كمتر به فتواي حضرت احساس نياز مي‌كرد، اما حضرت در مقابل انحرافات مي‌ايستاد تا آنجاكه عثمان خطاب به وي گفت: «إِنَّكَ لَكَثِيرُ الْخِلاَفِ عَلَيْنَا»19 ليكن بايد توجه داشت كه اين در مقام فتوا بود، اما در مقام عمل، جايي‌كه امام7 ناچار از همراهي با جماعت بود، از تقية مداراتي كوتاهي نمي‌كرد؛ براي نمونه، امام در نماز جماعت شركت می‌کرد20 با اين‌كه قطعاً از نظر مباركشان اين نماز نمي توانست صحيح باشد. و هر وقت هم چنين ضرورتي وجود نداشت از همراهي جمع خودداري مي‌كرد؛ براي نمونه، در كتب اهل سنت نقل شده است كه حضرت در مورد متعة حج با عثمان مخالفت مي‌كرد:

\* «وَ رَوَي الْبُخَارِيُّ أَيْضاً، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، قَالَ اخْتَلَفَ عَلِيٌّ وَ عُثْمَانُ وَ هُمْ بِعُسْفَانَ فِي الْمُتْعَةِ، فَقَالَ عَلِيٌّ 7 مَا تُرِيدُ إِلاَّ أَنْ تَنْهَي عَنْ أَمْرٍ فَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ‏] فَلَمَّا رَأَي عَلِيٌّ7 ذَلِكَ أَهَلَّ بِهِمَا جَمِيعاً.

وَ رَوَي الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ، أَنَّهُ شَهِدَ عَلِيّاً وَ عُثْمَانَ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ، وَ عُثْمَانُ يَنْهَي عَنِ الْمُتْعَةِ وَ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَأَي ذَلِكَ عَلِيٌّ أَهَلَّ بِهِمَا لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَ حَجَّةٍ، فَقَالَ عُثْمَانُ تَرَانِي أَنْهَي النَّاسَ وَ أَنْتَ تَفْعَلُهُ فَقَالَ مَا كُنْتُ لأَدَعَ سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ‏] لِقَوْلِ أَحَدٍ.» 21

و مورد ديگري كه امام از تقية مداراتي خودداري کرد و پيش‌تر هم به آن اشاره كرديم، اين بود كه در تمام مدت بيست و پنج سال خلافت خلفاي سه گانه، حضرت به هيچ وجه در جنگ‌هاي آن دوران شركت نمي‌كردند و اين خود نوعي ابراز مخالفت صريح به شمار مي‌رفت.

نكتة ديگري كه در رابطه با اين دوران بايد توضيح داده شود اين است كه بعضي از صحابة شيعه مانند ابوذر و عمار مورد ضرب و شتم خليفة سوم قرار گرفتند كه اين، ربطي به تشيّع آن‌ها نداشت بلكه از آن‌جهت اين اتفاق رخ دادكه خليفه از سوي آن‌ها مورد اعتراض واقع مي‌شد و اين نكته از اين جهت مورد تأكيد است‌كه بگوييم تقيه‌اي‌كه در اين دوران لازم بود، عبارت بود از «تقية مداراتي» و البته اين مطالب مربوط به زماني است كه امام7 در مدينه بوده و به خلافت نرسيده بودند ليكن بعد از خلافت؛ چه در مدينه و چه در كوفه، آن حضرت سعي بليغ و تلاش بسيار داشتند كه بدعت‌هاي موجود در زمينة فقهي و اعتقادي را اصلاح كنند اما با مخالفت مردم مواجه گرديدند و امام براي اين كه از ايجاد اختلاف پيش‌گيري كنند، از اصرار بر تغيير آن احكام، خودداري ورزيدند؛ چنانکه خود حضرت در ضمن خطبه‌اي، اين حقيقت را تشريح مي‌كند و به صورت مفصل به آن مي‌پردازد:

\* «فَقَالَ قَدْ عَمِلَتِ الْوُلاةُ قَبْلِي أَعْمَالاً خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللهِ9 مُتَعَمِّدِينَ لِخِلاَفِهِ، نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ، مُغَيِّرِينِ لِسُنَّتِهِ، وَ لَوْحَمَلْتُ النَّاسَ عَلَي تَرْكِهَا وَحَوَّلْتُهَا إِلَي مَوَاضِعِهَا وَ إِلَي مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللهِ 9 لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّي أَبْقَي وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِيَ الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرْضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللهِ 9 ‏... فَتَنَادَي بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي يَا أَهْلَ الإِسْلامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي مَا لَقِيتُ مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ وَ طَاعَةِ أَئِمَّةِ الضَّلاَلَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَي النَّار». 22

به درستي فهميده مي‌شود كه اين خود نوعي «تقية مداراتي» است و حضرت ناگزير از عمل به چنين تقيه‌اي بودند تا اتحاد ميان ياران خود را، که از نظر سياسي به هم نزديک ولي از نظر اعتقادي دور بودند،23 حفظ کنند. همچنين ملاحظه مي کنيد امام7 در مقام بيان واقعيت، علي‌رغم علمي که به مخالفت مردم دارد، دريغ نمي‌کند ولي در مقام عمل هر جا که لازم است، از مدارا چشم نمي‌پوشد.

2 ـ دوران بعد از امام علي 7

اين دوران از شهادت امام علي7 در سال چهل هجري آغاز مي شود و تمام دوران بني اميه و بني عباس را ـ تا آخر عصر ائمه: ـ شامل مي شود. ويژگي اصلي اين عصر، كه آن را از دوران قبل جدا مي‌كند، ظلم و ستمي است كه خلفا در حق شيعيان و ائمة اطهار روا مي‌داشتند و به طور قطع، آن آزادي كه در زمان خلفا تا حدي براي شيعيان وجود داشت رنگ باخت و ائمة اطهار و شيعيانشان؛ چه در نظر دادن و چه در عمل كردن به آن، حق ابراز وجود نداشتند. همانطور كه پيش‌تر گفتيم شيعه در تمام دوران حضور ائمة اطهار: به تقيه نياز داشته است ليكن آنچه تغيير مي‌كرده، جهت و انگيزه و حدّ و حدود تقيه بوده است. براي نمونه، در دوران حضور امام علي7 تقيه بيشتر جنبه و جهت مداراتي داشت ليكن در اين دوران (البته با نگاه اجمالي) تقيه بيشتر جنبة حفظ جان شيعيان و جلوگيري از هدر رفتن خون آن‌ها داشته است. البته اين هم در شرايط مختلف كم و زياد مي شده است.

اين دوران بعد از صلح امام حسن7 با معاويه و خلف وعدة وي شكل گرفت. معاويه بعد از اعلام اين مطلب كه تمام مواد صلح‌نامه را زير پا گذاشته، با دستي باز شيعيان را تحت فشار قرار داد. 24 بدون شك در چنين وضعيتي، سخن گفتن از تقية مداراتي، بي معني است؛ زيرا تقية مداراتي در جايي است كه گروهي احساس امنيت كنند و بتوانند دست به شمشير ببرند و ميان مسلمانان اختلاف به وجود آورند، ‌ مصالح را مقدم بدارند و دست از ايجاد اختلاف بردارند و به اتحاد بينديشند؛ اما آنگاه كه جان آن گروه در خطر باشد، ديگر صحبت از مدارا معني ندارد.

در اين مدت، هر تقيه‌اي؛ چه از سوي ائمه: و چه از سوي شيعيانشان صورت گيرد، به انگيزة حفظ جان است و حمل بر تقية مداراتي نياز به قرينه دارد و لذا اگر مي بينيم

امام حسن وامام حسين8 پشت سر مروان بن حكم، حاكم مدينه نماز مي‌خوانند،25 نه از باب مدارا است بلكه از باب تقية حفظي است. البته ممكن است کسي اشکال کندکه: امام حسن و امام حسين که بر جان خود خوفي نداشتند. 26 در پاسخ مي‌گوييم: اولاً چنين ادعايي بايد ثابت شود. ثانياً به فرض كه خوفي بر جان خود نداشتند ولي به عنوان رهبر دينيِ شيعيان، براي حفظ جان

شيعيانشان هم كه شده، ناگزير از شركت در نماز جماعت بودند.27 اين مطلب از فرمايش

امام حسن7 مشخص است؛ زماني‌كه سليمان‌بن صرد خزاعي و گروهي از کوفيان در مدينه خدمت امام حسن7 رسيدند و نسبت به جريان صلح اعتراض داشتند، امام در پاسخ

آن‌ها فرمود:

«فإنّکم شيعتنا و أهل مودتنا، و من نعرفه بالنصيحة والصحبة والاستقامة لنا، و قد فهمت ما ذکرتم و لو کنت بالحزم في أمر الدنيا و للدنيا أعمل و أنصب، ما کان معاوية بأبأس مني بأسا، و أشد شکيمة، و لکان رأيي غير ما رأيتم، و لکني أشهد الله و إياکم أني لم أرد بما رأيتم الاً حقن دمائکم، و إصلاح ذات بينکم، فاتقوا الله و ارضوا بقضاء الله، و سلموا لأمر الله، و الزموا بيوتکم، و کفوا أيديکم، حتي يستريح برّ، أو يستراح من فاجر، مع أن أبي کان يحدثني أن معاوية سيلي الأمر، فو الله لو سرنا إليه بالجبال و الشجر، ما شککت أنه سيظهر، إن الله لا معقب لحکمه، و لا رادّ لقضائه، و أما قولک: يا مذلّ المؤمنين، فو الله لأن تذلّوا و تعافوا أحبّ إليّ من أن تعزوا و تقتلوا، فإن ردّ الله علينا حقّنا في عافية قبلنا، و سألنا الله العون علي أمره، و إن صرفه عنا رضينا، و سألنا الله أن يبارک في صرفه عنا، فليکن کل رجل منکم حلسا من أحلاس بيته، ما دام معاوية حيّاً، فإن يهلک و نحن و أنتم أحياء، سألنا الله العزيمة علي‏ رشدنا، و المعونة علي أمرنا، و أن لا يکلنا إلي أنفسنا، فإن الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون.» 28

اگر اين فرمايش امام7 را در كنار اعمال معاويه و عمالش قرار دهيم، معناي حرف امام7 را خوب و واضح مي فهميم و اين‌كه شيعيان آن حضرت به صورت جدي در خطر بودند وامام اين وظيفه را بر دوش خود احساس مي‌كرد و هيچ راهي جز تقيه در پيش نداشتند. و دقيقاً همين فرمايش را هم امام حسين7 به همان گروه فرمودند:

«ليکن کلّ رجل منکم حلساً من أحلاس بيته، ما دام معاوية حيّاً، فإنّها بيعة کنت و الله لها کارهاً، فإن هلک معاوية نظرنا و نظرتم، و رأينا و رأيتم.» 29

مناسب است براي تكميل اين مطلب دو كلام از کلمات امام سجاد7 را هم ضميمة بحث كنيم؛ امام طي دستور العملي كلي، خطاب به شیعيان اينگونه مي فرمايد:

«قَالَ إِذَا كُنْتُمْ فِي أَئِمَّةِ جَوْرٍ فَاقْضُوا فِي أَحْكَامِهِمْ وَ لاَ تَشْهَرُوا أَنْفُسَكُمْ فَتُقْتَلُوا...». 30

در فرمايش ديگري مي فرمايند:

«وَدِدْتُ وَ اللهِ أَنِّي افْتَدَيْتُ خَصْلَتَيْنِ فِي الشِّيعَةِ لَنَا بِبَعْضِ لَحْمِ سَاعِدِي النَّزَقَ وَ قِلَّةَ الْكِتْمَان». 31

مطالبي که آورديم، وضعيت تقيه‌ايِ آن دوران را به روشني نشان مي‌دهد؛ البته مقصود ما اين نيست كه بگوييم امامان شيعه: در اين مدت هيچ حركتي از خود نشان ندادند و يا اين‌كه شيعيان خود را رها ساختند، بلكه در همين فرصت است‌كه با حركت‌هاي فرهنگي وعلمي به‌استحكام بنيادهاي علمي و فرهنگي شيعه مي پرداختند و زمينه را براي يك حركت عظيم علمي در زمان امام باقر و امام صادق8 آماده كردند، ليکن به هر حال مدارا كردن كه نشان از قدرت و عدم ترس از جان است، در اين مدت بي معني بود. البته يك شكل از تقية مداراتي در اين دوران قابل تصور است كه بعداً به آن اشاره خواهد شد.

به نظر مي‌رسد اين وضعيت در تمام دوران حضور ائمه: وجود داشته؛ حتي در عصر امام باقر و امام صادق8 هم چنين وضعيتي بوده است. گر چه در آن زمان قدرت بني اميه رو به افول بود و به علت وجود مشكلات بيروني و دروني، فرصت برخورد شديد با شيعيان را نداشتند و از همين رو، فرصتي مناسب براي امام باقر و امام صادق8 32 به وجود آمد تا به تحكيم بنيادهاي فقهي و اعتقادي شيعه بپردازند اما با اين حال، دليل و قرينه‌اي كه بتوان تقية آن زمان را مداراتي ناميد وجود ندارد؛ زيرا با تعريف تقية مداراتي سازگار نيست. اما با اين حال، بعضي از حركت‌هاي شيعيان را مي‌توان با تقيه مداراتي سازگار دانست؛ مانند اين توصية امام صادق7 كه به شيعيانش فرمود:

«إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلاً نُعَيَّرُ بِهِ فَإِنَّ وَلَدَ السَّوْءِ يُعَيَّرُ وَالِدُهُ بِعَمَلِهِ كُونُوا لِمَنِ انْقَطَعْتُمْ إِلَيْهِ زَيْناً وَ لاَ تَكُونُوا عَلَيْهِ شَيْناً صَلُّوا فِي عَشَائِرِهِمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ لاَ يَسْبِقُونَكُمْ إِلَي شَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَأَنْتُمْ أَوْلَي بِهِ مِنْهُمْ وَ اللهِ مَا عُبِدَ اللهُ بِشَيْ‏ءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبْ‏ءِ قُلْتُ وَ مَا الْخَبْ‏ءُ قَالَ التَّقِيَّةُ». 33

اما به هر حال نمي‌توان تمام توصيه‌هاي ائمه به تقيه و شركت آن‌ها در نماز جماعت را حمل بر تقية مداراتي کرد و اين‌گونه حمل كردن‌ها نياز به قرينه دارد؛ چنانکه در اين روايت، قرينه بر اين حمل، صدر كلام است که امام7 پيروانش را پرهيز مي‌دهد از کارهايي که موجب سبکي نام ائمه اطهار: به عنوان رهبر تشيّع در نزد دشمنان مي‌شود.

نكتة جالبي كه شايد بتواند قرينه‌اي بر ادعاي ما باشد اين است كه پنجاه و سه روايت از صد و شش روايت مربوط به تقيه (البته با حذف موارد تکرار) كه در كتاب بحار الأنوار، از امام صادق7 نقل شده است؛ يعني حدود پنجاه درصد روايات تقيه را شامل مي شود و اين رقم غير از احاديث مربوط به تقيه است كه امام صادق7 از امامان پيش از خود نقل مي‌كند. همچنين با بررسي چهل و چهار حديث مربوط به كتمان سرّ در اين كتاب، تعداد بيست و هفت روايت؛ يعنـي بيـش از شصت درصد از زبان آن امام نقل شده است.34 و اين در حالي است كه قريب به اتفاق اين روايات با تقية مداراتي كه در حالت امن باشد سازگاري ندارند و اين نشان مي‌دهد فراغتي كه براي امام صادق7 به وجود آمده بود، به معناي امنيت و عدم وجود خطر نبوده بلكه سبك شدن خطر را مي‌رساند و لذا مي بينيم امام7 در همان دوران كه بعضي قيام‌ها شكل گرفته بود و يا در حال شكل‌گيري بود، به هيچ وجه با آن‌ها همكاري نكرد.35

البته در اينجا نكته‌اي باقي مي‌ماند كه گفتن آن، به تكميل بحث كمك مي‌كند و آن اين‌که:

گر چه ما كمتر روايتي داريم كه اختصاص به بحث تقية مداراتي داشته باشد ليكن با اندك تحليلي مي‌توان پي برد که اين مطلب در آن زمان وجود داشته است؛ با اين بيان‌كه وقتي حضور شيعيان در جماعات اهل سنت و برخورد نيكو مي‌تواند دل اهل سنت را به سوي آن‌ها جلب كند و يا اين‌كه شيعيان مي‌توانند در قالب اين همنشيني‌ها، بعضي از معارف شيعي را به اهل سنت انتقال دهند و آنان را با اين معارف نوراني آشنا کنند، بي شك ائمه: چنين توصيه‌اي را به ياران و اصحابشان مي‌كردند. پس بايد گفت گر چه روايات اندکي در اين زمينه به دست ما رسيده، ليكن خود اين تحليل، دليل متقني است بر وجود اين سياست از سوي ائمه: ؛ پس بايد توجه داشت كه اين هدف (جذب قلوب اهل سنت) كه در روايات هم آمده،36 در آن زمان نمي‌توانست به عنوان تنها هدف در اين‌گونه تقيه‌ها باشد، بلكه تقيه در آن زمان، مي‌توانست هم از باب خوف باشد و هم از باب مدارا و جذب دل ها و آشنا كردن اهل سنت با مذهب تشيع و به تعبير ديگر، مدارا كردن به عنوان يك هدف ضمني مورد نظر بوده است.

مشروعيت تقية مدارتي

در ميان روايات، تعبير «تقية مداراتي» به کار نرفته اما احاديثي وجود دارد که مي‌تواند ناظر به همين مفهوم باشد. با توجه به اين‌که از اين دست روايات زياد است، اکنون به بررسي بعضي از آن‌ها مي‌پردازيم. البته پيش از پرداختن به رواياتِ باب، بايد ياد آور شويم كه مشروعيت تقية مداراتي مي تواند در دو مرحله مورد بحث قرار گيرد:

الف) اين‌كه بگوييم بر مكلفين از شيعه واجب است در جماعات اهل سنت شركت كنند و با اين كار، فاصلة سياسي ميان شيعه وسني را به حداقل برسانند.

ب) اگر مكلفي از روي مدارا، در جماعت اهل سنت شركت کرد و بر اساس مباني فقهي آن‌ها اعمال عبادي را انجام داد، مجزي از تكليف است و ديگر نيازي به اعادة نماز در منزل يا هر جاي ديگر نيست و به تعبير ديگر، مشروعيت تقيه را در دو مرحلة «تكليفي» و «وضعي» مي‌توان مورد بحث قرار داد. پس بايد توجه داشته باشيم كه ممكن است تنها مرحلة نخست را بتوانيم اثبات كنيم و اين منافاتي با عدم مشروعيت تقية مداراتي در مرحلة دوم ندارد؛ زيرا خود شركت در نماز جماعتِ آن‌ها از آنجا كه داراي هدف مجزّا است و ثمرة بزرگي مترتّب بر آن مي‌شود، مي‌تواند متعلق امر و نهي واقع شود و خود شركت در جماعات اهل سنت در نظر مولي مطلوب باشد نه اين‌كه مجزي از اعمال عبادي هم واقع شود. با اين توضيح بايد توجه كرد ممكن است ما تنها بتوانيم اصل وجوب تقية مداراتي را از روايات به دست بياوريم.

ادلة مورد بحث در دو دسته بررسي مي‌شود: دليل نقلي و دليل عقلي که ما در اين بحث، به مورد نخست (دليل نقلي) خواهيم پرداخت:

دليل نقلي:

رواياتي‌كه در اين باب مورد استفاده قرار مي‌گيرد را مي‌توان به دو دسته تقسيم كرد: نخست رواياتي‌كه به صورت ضمني، به مشروعيت تقيه اشاره دارد و به تعبير ديگر مشروعيت تقيه، ملازم با مضمون روايات است و دسته دوم رواياتي است كه نصاً دلالت بر مشروعيت تقيه مي‌کند.

دسته اول:

روايت اول ، روايت هشام الکندي است که مي‌گويد:

«إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلاً نُعَيَّرُ بِهِ فَإِنَّ وَلَدَ السَّوْءِ يُعَيَّرُ وَالِدُهُ بِعَمَلِهِ كُونُوا لِمَنِ انْقَطَعْتُمْ إِلَيْهِ زَيْناً وَ لاَ تَكُونُوا عَلَيْهِ شَيْناً صَلُّوا فِي عَشَائِرِهِمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ لاَ يَسْبِقُونَكُمْ إِلَي شَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَأَنْتُمْ أَوْلَي بِهِ مِنْهُمْ وَ اللهِ مَا عُبِدَ اللهُ بِشَيْ‏ءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبْ‏ءِ قُلْتُ وَ مَا الْخَبْ‏ءُ قَالَ التَّقِيَّةُ». 37

دلالت اين روايت را از دو جهت بايد بررسي كرد:

الف) اصل حضور در محافل و برنامه‌هاي اهل سنت و مدارا با آن‌ها، در جاهايي كه شيعيان در ميان آن‌ها زندگي مي‌كنند و با حضور خود مي‌توانند دل آنان را به سوي خود جذب كنند، امر وجوبي دارد و مواردي كه در اين روايت آمده، از باب نمونه و مثال است نه براي محصور كردن موارد ياد شده. و دليل اين‌كه مي‌گوييم اين امر امام7 امري وجوبي است، دو چيز است: 1. در جايي‌که قرينه بر خلاف نباشد، امر دلالت بر وجوب مي‌کند 2. نوع بيان امام7 دلالت مي‌كند كه حضرت به آن بسيار تأكيد دارند و اصرار بر تحقّق اين امر مي‌کنند.

ب) بايد بررسي شود افزون بر وجوب حضور در مجالس اهل سنت، آيا عملي‌كه در جمع آنان و بر اساس مباني فقهي ايشان انجام مي‌شود، مجزي از اصل تكليف هست يا خير؟ شايد بتوان گفت اطلاق اين روايت دلالت مي‌كند كه عمل ياد شده مجزي است؛ ليكن با کمي دقت متوجه مي‌شويم كه امام7 در مقام بيان احكام اين نماز نبوده بلكه خواسته‌اند اصحاب خود را نسبت به اين اشتباه اجتماعي ـ سياسي38 متوجه كنند و از ادامة آن باز دارند. همانطوركه پيش‌تر توضيح داديم، عدم صحت يك عمل؛ مانند نمازي كه به جماعت با اهل سنت خوانده مي‌شود، منافاتي با اين ندارد كه امام7 بفرمايد: اين تقيه بهترين عبادت خداست؛ ‌ زيرا ما مي‌توانيم به يک عمل؛ مانند شركت در نماز جماعت اهل سنت، از دو جهت بنگريم:

نخست از اين جهت كه: اين نمازي است كه مكلف به آن هستيم و از آنجاكه امام معصوم7 به ما اجازه داده آن را به جماعت با اهل سنت بخوانيم، پس مجزي است.

دوم اين‌كه: اين حضور و شركت، تنها به عنوان حضور در نماز جماعت اهل سنت مورد نظر امام معصوم بوده، نه اين‌كه كفايت از امر به نماز هم بكند. بنابراين، مي‌توان گفت اصل حضور در نماز جماعت اهل سنت يك عبادت است؛ چون اولاً امام معصوم به آن دستور داده و ثانياً باعث مي‌شود كه محبّت تشيع در دل آن‌ها جا بگيرد و ايشان را به آشنايي بيشتر با تشيع و در نتيجه گرايش به آن ترغيب كند و البته امروزه ثمرة بزرگتري نيز بر آن مترتب است كه همان وحدت ميان شيعه و سني مي باشد. به خصوص زماني‌كه آن را در كنار روايات ابواب مختلف نماز جماعت قرار دهيم كه امر شده است در هنگام نماز جماعت با اهل سنت، شما براي خودتان قرائت نماز را بخوانيد؛ به طوري كه آن‌ها متوجه نشوند، به دست مي‌آيد كه امام7 در اين روايت شريف اصلاً در مقام بيان احكام اين‌گونه عمل‌هاي تقيه‌اي نيستند، بلكه

همانطور كه گفتيم، در مقام بيان اهميت حضور در جماعات اهل سنت مي باشند؛ به خصوص اگر به روايت سوم ـ كه آن را نقل خواهيم كرد ـ توجه شود، اين مطلب بيشتر از پيش روشن خواهد شد.

روايت دوم:

«عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ 7 أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلَّي مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الأَوَّلِ، كَانَ كَمَنْ صَلَّي خَلْفَ رَسُولِ اللهِ9 فِي الصَّفِّ الأَوَّلِ». 39

بررسي:

به نظر مي‌رسد، تمام مطالبي‌كه در مورد روايت نخست آورديم، در مورد اين روايت هم جاري است. نكتة ديگري‌كه بايد در اينجا گفته شود اين است كه ادعاي اين مسأله كه اين روايت مربوط به تقية مداراتي است و اختصاص به آن دارد، بدون دليل است و تنها از اطلاق اين روايت مي‌توان استفاده كرد که هم تقية مداراتي و هم غير آن را شامل مي‌شود و اختصاص به باب تقية مداراتي ندارد.

روايت سوم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ 7 قَالَ يُحْسَبُ لَكَ إِذَا دَخَلْتَ مَعَهُمْ وَ إِنْ كُنْتَ لاَ تَقْتَدِي بِهِمْ مِثْلَ مَا يُحْسَبُ لَكَ إِذَا كُنْتَ مَعَ مَنْ يُقْتَدَي بِهِ». 40

طبق اين روايت، اگر با اهل سنت نماز بگزاری، گرچه حتي به آنان اقتدا نکني، همان اندازه فضيلت براي تو نوشته می‌شودکه اقتدا کني به امامي‌که نمازش صحيح است!

اين روايت شريف، در مقام بيان صحّت نمازي كه به جماعت با اهل سنت خوانده مي‌شود نيست و لذا مطالب ياد شده در ذيل روايت اول اينجا هم تكرار مي‌شود (البته با وضوح بيشتر) همانگونه كه بايد توجه داشت كه اين روايت مانند روايت دوم كه ذكر كرديم، اختصاص به تقية مداراتي ندارد، گر چه شامل آن هم مي‌شود.

روايت چهارم:

«عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُنَاكَحَتِهِمْ وَالصَّلاَةِ خَلْفَهُمْ فَقَالَ... قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللهِ 9 وَ صَلَّي عَلِيٌّ7 وَرَاءَهُمْ».41

بررسي:

گر چه ممكن است کسي كه از امام صادق7 در بارة نماز جماعت با اهل سنت پرسيده، در مقام تقية حفظي بوده، ليكن دليلي كه امام7 آورده «صَلَّي عَلِيٌّ7 وَرَاءَهُمْ» مربوط به تقية مداراتي است42 و در ضمن، از ظاهر روايت به دست مي‌آيد که سؤال کننده در مورد صحّت چنين نمازي پرسيده است. بنابراين، اين روايت بر مشروعيت تقية مداراتي و صحّت نماز با اين ويژگي‌ها دلالت دارد.

تأملي در روايات مذكور:

هر كلامي، وقتي از گوينده‌اي صادر مي‌شود، بايد آن را در قالب موقعيت زماني و مكانيِ صدوركلام بررسي کرد. روشن است که در زمان ائمه: آنچه فكر و ذهن شيعيان و رهبران آن‌ها را به خود مشغول مي‌کرد، ترس از تعرّض دستگاه‌هاي دولتي و نيز حفظ جان شيعيان بود. بنابراين، روايات ياد شده، گرچه در ظاهر داراي اطلاق‌اند و بنا بر قاعده هم مي‌توان به اطلاق موجود تمسك جست، ليكن با بياني‌كه گذشت مي‌توان گفت در وجود اين اطلاق هم بايد شك کرد؛ زيرا وقتي نه در ذهن امام معصوم7 و نه در ذهن مخاطب، هيچ تصوّري جز خوف و ترس و تقيه وجود نداشته، چگونه مي‌توان به صرف وجود صورت اطلاق در كلام، آن را حمل بر اطلاق كنيم؟ البته شايد بتوان بر مطلب مذكور اشكالي وارد كرد؛ با اين بيان كه: درست است شرايط زماني و مكاني صدور اين روايات، ترس و خوف بوده، ليكن با تحليلي كه پيش‌تر ارائه گرديد و در ضمن آن به لزوم وجود تقية مداراتي اشاره شد، ناچار بايد اين اطلاق را هم پذيرفت. 43

روايت پنجم:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ فِي حَدِيثٍ قَالَ قُلْتُ لأَبِي عَبْدِ اللهِ 7 إِنِّي أَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَأَجِدُ الإِمَامَ قَدْ رَكَعَ وَ قَدْ رَكَعَ الْقَوْمُ فَلاَ يُمْكِنُنِي أَنْ أُؤَذِّنَ وَ أُقِيمَ أَوْ أُكَبِّرَ، فَقَالَ لِي فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَادْخُلْ مَعَهُمْ فِي الرَّكْعَةِ فَاعْتَدَّ بِهَا فَإِنَّهَا مِنْ أَفْضَلِ رَكَعَاتِكَ». 44

بررسي:

اولاً : اين روايت اختصاص به تقية مداراتي ندارد و ثانياً: از سؤال راوي مشخص مي شود كه اگر انسان بتواند در جماعت اهل سنت شركت كند و در عين حال براي خود اذان واقامه بگويد و قرائت نماز را بخواند، بايد اين كار را انجام دهد ولي اگر وارد جماعت شد و نتوانست اين كارها را انجام دهد (مانند مثالي كه سؤال کننده مطرح كرد) در اين صورت نمازي كه با اهل سنت خوانده مي شود مجزي است. پس نمي‌توان به صورت مطلق گفت نماز تقيه‌اي مجزي است.

البته صاحب وسائل اين روايت را در باب سي و چهار از ابواب نماز جماعت به صورت كامل نقل كرده است؛ به اين شكل كه در ادامة اين روايت اينگونه آمده است:

«قَالَ إِسْحَاقُ فَفَعَلْتُ ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَإِذَا خَمْسَةٌ أَوْ سِتَّةٌ مِنْ جِيرَانِي قَدْ قَامُوا إِلَيَّ مِنَ الْمَخْزُومِيِّينَ وَ الأُمَوِيِّينَ فَقَالُوا جَزَاكَ اللهُ عَنْ نَفْسِكَ خَيْراً فَقَدْ وَ اللهِ رَأَيْنَا خِلاَفَ مَا ظَنَنَّا بِكَ وَ مَا قِيلَ فِيكَ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْ‏ءٍ ذَاكَ قَالُوا تَبِعْنَاكَ حِينَ قُمْتَ إِلَي الصَّلاَةِ وَ نَحْنُ نَرَي أَنَّكَ لاَ تَقْتَدِي بِالصَّلاَةِ مَعَنَا فَقَدْ وَجَدْنَاكَ قَدِ اعْتَدَدْتَ بِالصَّلاَةِ مَعَنَا قَالَ فَعَلِمْتُ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللهِ 7 لَمْ يَأْمُرْنِي إِلاَّ وَ هُوَ يَخَافُ عَلَيَّ هَذَا وَ شِبْهَهُ».45

راوي، كه در آن زمان زندگي مي‌كرده، تحليل خود را از كلام امام صادق7 بيان نموده است. البته اين تحليل نمي‌تواند تحليلي شخصي و اجتهادي باشد بلكه خبري است از واقع و لذا اين روايت در موقعيت تقية حفظي صادر شده است؛ اما با اين حال، مي‌توان در موقعيت تقية مداراتي هم بر طبق اين دستور امام7 در مورد نماز برخورد کرد.

روايت ششم:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 قَالَ لاَ بَأْسَ بِأَنْ تُصَلِّيَ خَلْفَ النَّاصِبِ وَ لاَ تَقْرَأَ خَلْفَهُ فِيمَا يَجْهَرُ فِيهِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ تُجْزِيكَ إِذَا سَمِعْتَهَا». 46

بررسي:

عدم ارتباط اين روايت با تقية مداراتي واضح و روشن است؛ زيرا سخن از ناصبي و دشمن ائمه است و هيچ ارتباطي به تقية مدارتي كه در آن حرف از دوستي ميان شيعيان و اهل سنت است، ندارد.

جمع بندي روايات:

از بررسي روايات ياد شده به دست مي‌آيد روايتي كه اختصاص به مبحث تقية مداراتي داشته باشد وجود ندارد و تنها از اطلاق روايات و همچنين تحليل‌هايي که در مبحث تاريخي مطرح گرديد، مي‌توان استفاده كرد كه تقية مداراتي، مورد نظر ائمة اطهار: بوده است. از ميان روايات، تنها روايت اول، دوم و چهارم با بحث تقية مداراتي در ارتباط است و البته همانطور كه از بررسي‌ها هم مشخص شد، تنها روايت چهارم ناظر است بر صحّت و عدم صحت نمازي كه در جماعت اهل سنت خوانده مي شود.

دسته دوم (از دليل نقلي):

دسته دوم رواياتي است كه با صراحت و به صورت مطلق، بر مشروعيت تقيه دلالت دارد.

روايت اول:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْن إِسْمَاعِيل بن بَزِيعٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَحْيَي بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 قَالَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَي الْحَلَبِيِّ عَنْ مَعْمَرٍ مِثْلَهُ وَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ مِثْلَهُ». 47

«تقيه» در اصل از «وقي» گرفته شده و به معناي پرهيز كردن است48 و در اصطلاح، در جايي به كار مي‌رودكه انسان بخواهد از شرّ گروهي خاص نجات يابد؛ لذا در ظاهر، به آن‌ها نزديك مي‌شود، در حالي كه در دل با آنان دشمن است. البته اين قضيه ممکن است در خارج به شكلها و صورت‌هاي مختلف محقّق شود؛ به عنوان نمونه و مثال، در زمان سه خليفة بعد از پيامبر9، تقيه‌اي كه از سوي شيعيان صورت مي‌گرفت به اين جهت بود كه جماعت مسلمان به تفرقه كشيده نشود و علت مسأله هم اين بود كه در صورت ايجاد اختلاف ميان مسلمانان، بدون شك عده‌اي از اين تفرقه سوء استفاده مي كردند و از اسلام دست بر مي‌داشتند و حتي گاهي گروهي از كفار را بر ضدّ مسلمانان مي‌شوراندند؛ چنانچه امام علي7 در زمان خلافتش، به خاطر حفظ پيوند ميان يارانش، از اصرار بر بعضي حقايق چشم مي‌پوشيدكه در مبحث نخست اشاره شد و بعد از امام علي7 تقيه حالت ديگري به خود گرفت؛ به اين شكل كه شيعه كه در اقليت به سر مي‌برد و بزرگترين دشمن بني اميه و بني عباس به حساب مي آمد، براي حفظ جان خود دست به تقيه مي‌زد و ائمه اطهار: بر اين مسأله بسيار تأكيد داشتند.

با اين بيان متوجه مي‌شويم اينگونه نيست كه تقيه هميشه و همه جا براي حفظ جان باشد بلكه بزرگترين انگيزه براي تقيه، مي‌تواند حفظ دين باشد و حفظ دين به يقين كمتر از حفظ جان نيست. حال با اين بيان، واضح مي‌گردد كه تقية مداراتي هم مي‌تواند مصداقي از تقية اصطلاحي باشد؛ زيرا هدف از آن، حفظ دين به وسيلة نزديك شدن به اهل سنت و ايجاد وحدت بين اين دو گروه از مسلمانان است؛ چنانکه از روايت امام حسن عسكري7 به نقل از امام صادق7 چنين مطلبي را مي توان استفاده كرد:

«قَالَ الصَّادِقُ 7 وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً أَيْ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ مُؤْمِنِهِمْ وَ مُخَالِفِهِمْ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَبْسُطُ لَهُمْ وَجْهَهُ وَ أَمَّا الْمُخَالِفُونَ فَيُكَلِّمُهُمْ بِالْمُدَارَاةِ لاجْتِذَابِهِمْ إِلَي الإِيمَانِ فَإِنَّهُ بِأَيْسَرِ مِنْ ذَلِكَ يَكُفُّ شُرُورَهُمْ عَنْ نَفْسِهِ وَ عَنْ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الإِمَامُ 7 إِنَّ مُدَارَاةَ أَعْدَاءِ اللهِ مِنْ أَفْضَلِ صَدَقَةِ الْمَرْءِ عَلَي نَفْسِهِ وَ إِخْوَانِهِ كَانَ رَسُولُ اللهِ7 فِي مَنْزِلِهِ إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللهِ بْنُ أُبَيِّ بْنِ سَلُولٍ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ9 بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ ائْذَنُوا لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ أَجْلَسَهُ وَ بَشَرَ فِي وَجْهِهِ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللهِ 9 قُلْتَ فِيهِ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ بِهِ مِنَ الْبِشْرِ مَا فَعَلْتَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ9 يَا عُوَيْشُ يَا حُمَيْرَاءُ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يُكْرَمُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ‏ِ».49

مسلّم است که در اين روايت، تقيه در مورد حفظ جان به كار نرفته بلكه در موردي به كار رفته كه هدف حفظ وحدت در ميان مسلمين بوده است؛ زيرا در صدر اسلام، آنچه كه در سياست پيامبر حرف اول را مي زد، وحدت ميان مسلمانان بود و لذا آن حضرت هيچ‌گاه حاضر نبود به خاطر نابودي يك نفر و يا گروهي خاص، از وحدت كه مهم‌ترين مصالح اسلام بود دست بر دارد و اين چيزي است كه در اين روايت به آن «تقيه» گفته شده است50 و اين وضعيت با موقعيت سياسي جهان اسلام در زمان حاضر كاملاً موافقت دارد. تنها چيزي كه باقي مي‌ماند آن است كه اين روايت در كتاب «تفسير الإمام حسن العسكري7» نقل شده است كه در مورد حجيت آن اختلاف وجود دارد. ليكن به نظر نويسنده چيزي که اين سطور را به حقيقت نزديكتر نشان مي‌دهد حجيت اين كتاب است.51

نکتة ديگري که بايد توضيح داده شود، اين است که نبايد فکر کنيم کلمة «مداراة» که در

اين روايت آمده، در اين برداشت از روايت مؤثّر بوده است؛ زيرا در اين روايت تنها معناي

لغوي مورد نظر امام7 بوده، در حالي که معناي مورد نظر ما از معناي اصطلاحي برداشت

شده است.

به هر حال، روايت نخست از اين دست روايات دلالت مي‌كند كه هرجا انسان براي حفظ دين و يا حفظ جان و يا هر ضرورت ديگري نيازي به تقيه داشته باشد، اين تقيه جايز و بلكه واجب52 است و تقيه مخصوص به مصداق خاص نيست و البته نكته‌اي كه بسيار مهم است، اين است كه اين روايت تنها تقيه‌اي را مورد نظر دارد كه در مقام ضرورت باشد و لذا اگر ضروري بودن تقيه‌اي را نتوانستيم ثابت كنيم، مشروعيت و وجوب آن هم خود به خود زير سئوال مي‌رود.

همچنين مشروعيت تقية مداراتي، طبق تعريفي كه در آغاز مقاله آورديم، در حدّي كه بتوان ضرورت را براي آن روشن كرد، قابل اثبات است؛ و لذا وحدتي‌كه از خوف نباشد، نمي‌تواند علت تقية مداراتي باشد مگر اين‌كه بتوان به شكل ديگري عنوان «ضروري بودن» را براي آن اثبات كرد.

روايت دوم:

«حَمَّادُ بْنُ عِيسَي عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ وَ عِدَّةٍ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ 7 يَقُولُ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ اضْطُرَّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللهُ لَهُ».53

مطالبي كه در مورد روايت اول آورديم در مورد روايت دوم و سوم هم تكرار مي‌شود.

روايت سوم:

«كافي‏ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ رِبْعِيٍّ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 قَالَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صَاحِبُهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ».54

و رواياتي ديگر از اين دست كه به صورت كلّي دلالت بر مشروعيت و وجوب تقيه دارند، هيچ منافاتي با اين ندارد كه در زمان ائمة اطهار: تقيه بيشتر و بلكه منحصراً در زمينة حفظ جان شيعيان مورد استفاده قرار مي‌گرفت.

نكته مهم:

نكته‌اي كه در ذيل سه روايت ياد شده بايد گفته شود اين است که: بر خلاف تصوّر اوليه كه شايد تصور عموم از تقيه هم اين باشد، موضوع تقيه «ضرر» نيست بلكه طبق روايات مذكور «ضرورت» موضوع تقيه مي باشد كه البته ضرر هم مصداقي از مصاديق آن است.

پی ‌ نوشت ‌ ها:

1 . الرسائل العشر، للامام خميني، ص 8

2 . اين اصطلاح مساوي با تقيه خوفي نيست.

3 . مجله ميقات حج، سال دوم، شماره سوم، مقاله «تقيه مداراتي»، محمد فاضل لنكراني

4 . مقصود از ديگران همانهايي هستند که انسان از آنان تقيه مي کند.

5 . توبه : 74

6 . براي ديدن روايات مربوط به اين داستان به تفاسير مجمع البيان و روح المعاني و... مراجعه شود.

7 . نهج البلاغه، خطبه 57

8 . الكافي ج 2، ص 217، باب التقيه، ح 2

9 . همان، ح 4

10 . به نقل از كتاب: تاريخ تشيع، غلامحسن محرمي، ص 89

11 . تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 133

12 . در مورد مقدار اين مدت در ميان مورخان اختلاف وجود دارد.

13 . شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 1 ـ ص 308

14 . نهج البلاغه، فيض الاسلام، نامه 62

15 . رجوع شود: تاريخ خلفا، رسول جعفريان، ص 203 به بعد. البته حضرت در حد مشورت كمكهايي به خلفا مي كردند چنانچه پيشنهاد فرستادن سپاه به شام را به ابوبكر داد ( تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 133 ) براي اطلاع بيشتر از همكاري آن حضرت با خلفا مراجعه شود: تاريخ خلفا، رسول جعفريان، ص 203 به بعد.

16 . به نقل از تاريخ تشيع، ص 89، 90

17 . جهت اطلاع از منابع و جزئيات بيشر رجوع شود: تاريخ خلفا، رسول جعفريان.

18 . علامه اميني در مجلد ششم الغدير در ضمن بحث «نوادر الاثر في علم عمر» نمونه هايي از آن را آورده است.

19 . مسند احمد ـ ج 1، ص 100

20 . منبع اين مطلب در صفحه هيجده همين مقاله آمده است.

21 . بحار الانوار، ج 30، ص 613

22 . الكافي، روضه، ص 60

23 . توضيح اين نکته لازم است که آنچه اصحاب امام علي7 را دور حضرت جمع کرده بود مسائل اعتقادي نبود بلکه مسائل سياسي آن زمان عامل عمده در اين تجمع بود؛ براي توضيح بيشتر اي مطلب مي توانيد به کتب تاريخ تشيع و ذيل توضيح مفهوم تشيع اصطلاحي مراجعه کنيد.

24 . رجوع شود: صلح امام حسن، شيخ راضي آل ياسين، ترجمه سيد علي خامنه اي، ص 431 به بعد

25 . وسائل الشيعه، مكتبة الاسلام، ج 5 ـ 383

26 . مجله ميقات حج، سال دوم شماره سوم، مقاله تقيه مداراتي، محمد فاضل لنكراني، ص 55

27 . و در احاديث زيادي ائمه اطهار: حفظ جان دوستان را به عنوان هدف تقيه مطرح مي‌كنند. دراين زمينه به بحار الانوار، ج 72، ص 401 مراجعه شود.

28 . الامامة و السياسة، ج1، ص 187

29 . همان، ص 188

نکته‌اي که بايد بيان شود اين است که اين مطالب گر چه بيشترين ارتباطشان با جريان صلح و علت آن مي باشد اما در کل رويه و روش امام حسن و امام حسين8 را نشان مي‌دهند.

30 . وسائل الشيعه، ج 27، ص 14، ح 7

31 . بحار الانوار، ج 72، ص 69

32 . دوره دوم از امامت امام باقر7 باچنين شرايطي همزمان بود. چنانچه دوره اول از امامت امام صادق با اين شرايط همزمان بود.

33 . وسائل الشيعه، ابواب الامر و النهي، باب 26، ح 2

34 . به نقل از كتاب نقش تقيه در استنباط، نعمت‌الله صفري، ص 93

35 . قيام زيد بن علي در سال 121 بود؛ قيام محمد ابن نفس زكيه در همان سالهاي آخر بني اميه شكل گرفت گر چه كه بعدها به وقوع پيوست. و امام با هيچ كدام همكاري نكرد زيرا نتيجه آنها را مي دانست.

36 . مانند روايتي كه در بالا از امام صادق7 گذشت.

37 . وسائل الشيعه، ابواب الامر و النهي، باب وجوب عشرة العامة تقيه، ح 2

38 . عدم حضور در مجالس و محافل اهل سنت

39 . وسائل الشيعه ـ ابواب صلوة الجماعة ـ باب 5، ح 1

40 . همان، ح 3

41 . همان، ح 10

42 . همانطور كه در مبحث اول در اين مورد صحبت كرديم.

43 . انتهاي صفحه 13 و ابتداي صفحه 14

44 . همان، ح 8

45 . همان، باب 34، ح 4

46 . وسائل الشيعه، ابواب صلاة الجماعه، باب 34، ح5

47 . بحار الانوار، ج 72، ص 399

48 . ماوراء الفقه، ج 1، ص 99

49 . بحار الانوار، ج 72، ص 401

50 . ما در مبحث اول همين مطلب را به شكل ديگري آورديم: صفحه 2 از همين مقاله.

51 . دليل مطلب هم اين است كه اولا محمدبن قاسم نيشابوري استاد مرحوم شيخ صدوق است كه قطعا مورد وثوق و اطمينان ان جناب بوده است و ثانيا دو راوي اين كتاب يعني يوسف‌بن محمد ابن زياد و علي بن محمد بن سيار هم گر چه از نظر ما مجهول است لكن قطعا نه تنها در نزد محمد بن قاسم مجهول نبوده است و حتي نمي توانسته است كه ضعف هم باشد؛ زيرا ممكن نيست كه يك عالمي مثل ايشان كه مفسر هم بوده است يك كتابي را كه به نقل بعضي از علما اين كتاب نفسير كل قرآن بوده است را نقل بكند و به شيخ صدوق هم اجاره نقل آن را بدهد و مخصوصا كه در وصف اين دو مي گويد و كانا من الشيعة الاماميه.

52 . در واجب بودن حكم تقيه در شرايط ضروري شكي نيست و تمام بحث در تشخيص مصداق تقيه است.

53 . بحار الانوار، ج 72، ص 399 (سند اين روايت صحيح است)

54 . همان، ص 432 و الكافي، ج 2، ص 219